

راه حل چهارم: راه حل دوم مرحوم بروجردی و راه حل مرحوم تهرانی:

ایشان می نویسند:

«و ثانياً: ان الزمان و إن كان من الأمور غير القارة، و لكنه أمر متصل، و إلا لزم تتالي الآتات، و قد ثبت في محله بطلانه، و الاتصال يساوق الوحدة و التشخص، فهو مع امتداده و تدرجه موجود وحداني، يمكن أن يتلبس بالمبدإ ثم يزول عنه فيصير من مصاديق المسألة.»^۱

توضیح :

۱. زمان اگر چه غیر قارّ است ولی یک شیء متصل است (و الا تتالی آتات، پی در پی بودن لحظه ها مطرح می شود که در جای خود ابطال شده است) و اتصال مساوق با وحدت و تشخص است.
۲. پس زمان یک شیء واحد است که گاه متلبس به مبدء است و گاه متلبس نیست (پس ذات ثابت است) ما می گوئیم :

(۱) مرحوم صدر المتألهین ادله متعددی را بر بطلان تتالی آتات اقامه می کند.^۲

همین جواب را حضرت امام از قول مرحوم بروجردی نقل می کنند:

«ما قاله بعض آخر: و هو أنّ الزمان هوّية متّصلة باقية بالوحدة الوجودية، و إلاّ لزم تتالی الآتات و هو مستحيل كاستحالة الجزء، و عليه يكون الزمان بهويته و وحدته باقياً و انقضى عنه المبدأ، و لو لا كون الألفاظ موضوعة للمعاني العرفية لقلنا بصدق اسم الزمان على الهويّة الزمانية إلى آخر الأبد، فكان مقتل يحيى و الحسين عليهما السلام صادقاً على الزمان إلى الأبد، لكن العرف بعد حكمه بأنّ للزمان بقاءً و وحدةً قسّمه إلى أقسام حسب احتياجاته أو العوارض الخارجية كالنهار و الليل و الفصول، فحينئذٍ إذا وقع قتل في حدّ من حدود اليوم يرى العرف اليوم باقياً إلى الليل و متلبساً بالمبدإ و منقضياً عنه مع بقائه، فيطلق المقتل على اليوم بعد انقضاء التلبس، كإطلاقه «العالم» على «زيد» بعد انقضاء العلم.»^۳

توضیح :

۱. زمان یک شیء واحد است.
۲. اگر الفاظ برای معانی عرفی وضع نشده بود می گفتیم مقتل برای «هویت زمانی تا ابد» وضع شده است. ولی عرف زمان را تقسیم کرده است.

۱. نهاية الاصول، ج ۱ ص ۷۲

۲. اسفار، ج ۵ ص ۲۹

۳. مناهج الوصول، ج ۱، صفحه ۱۹۹



۳. شاهد [برای اینکه زمان واحد است و تنها با تقسیمات عرفی، قسمت می شود و اگر این تقسیم بندی نبود، تا ابد می شد به زمان گفت مقتل یحیی] اینکه لحظه وقوع قتل ساعت ۷ صبح است - مثلاً - ولی کل روز را می گویند مقتل.

۴. [حضرت امام در حاشیه «کاستحالة الجزء» می نویسند: «الظاهر أنه قدس سره يريد التنظير باستحالة الجزء الذي لا يتجزى» اشاره ایشان به آن است که همان طور که جزء لا يتجزى در جواهر و اجسام باطل است، تنالی آنات در زمان باطل است]

ما می گوئیم :

(۱) گویا اصل این جواب متعلق به مرحوم شیخ هادی تهرانی است، مرحوم اصفهانی از قول ایشان چنین می نویسد: «فما عن بعض المدققين من المعاصرين جواباً عن الإشكال من أن للزمان استمراراً و بقاء عرفاً و البقاء فرع الوحدة، فإذا وقع في أول هذا الواحد حدث و انقضى صح لك أن تقول أن هذا الأمر الوجداني تلبس بعنوان الظرفية لشيء، و انقضى، فبقى بلا تلبس و إلا لزم الإشكال على الأوصاف الجارية على الزمان بل على مطلق الأمور التدريجية الغير القارة، فإن ما صدق عليه في هذه الموارد ليس له بقاء فلا وجه لتخصيص الإشكال باسم الزمان.»^۱

توضیح اضافی:

اگر این راه حل را نپذیرید، اشکال به اسم زمان اختصاص ندارد بلکه در همه امور تدریجیه غیر قاره [مثل حرکت] جاری است، [یعنی اگر می گوئیم این حرکت سریع است، حرکت را با توجه به هیأت اتصالیه اش واحد لحاظ می کنیم و آن را سریع به حساب می آوریم و لذا می توانیم بگوئیم «این حرکت سریع بود» و الا حرکت بدون توجه به اتصال، منصرم است.]

مرحوم اصفهانی این کلام مرحوم تهرانی اشکال کرده است:

«و أمّا ما ذكره من الأوصاف مشتركة بين الأمور التدريجية و غيرها، فلا وجه لإخراجها لأجل عدم بقاء ما تصدق هي عليه في بعض الموارد و الأحيان، من دون فرق بين مثل السيلان و المتصرم و نحوهما، و غيرها، فإن السيلان و المتصرم لا يختص بالتدرجيات كما لا يخفى، بخلاف اسم الزمان المأخوذ فيه الزمان. فافهم و استقم.»^۲

توضیح :

۱. اوصاف دیگر - غیر اسم زمان - مشترک است بین امور تدریجی و امور قارّ مثلاً اسم فاعل و یا فعل هم در قارّ

۱. نهاية الدراية، ج ۱ ص ۱۱۷

۲. نهاية الدراية، ج ۱ ص ۱۱۷



جریان دارد مثل قاتل و قتیل و هم در غیر قار مثل سریع و لذا بحث (وضع برای اعم یا متلبس) در وضع هیأت اسم فاعل و فعل جاری می شود چراکه بحث در هیأت این دسته از مشتقات نسبت به امور قاره قابل تصور است. در حالیکه اسم زمان فقط برای امور قاره است.

حضرت امام هم به این راه حل اشکال کرده اند:

«و فيه: أن العرف كالعقل كما يحكم بالوحدة الاتصالية للزمان يرى تجددّه و تصرّمه و عدم اجتماع لاحقة بسابقه، فللزمان هويّة اتصاليّة لكنها متصرّمة متقضّية، فالיום لدى العرف عبارة عن هويّة باقية لكن على نحو التصرّم، لا بمعنى كون حدّه الأوّل باقياً إلى آخره، فيرى أوله غير وسطه و آخره، فإذا حدثت في أوّل اليوم حادثة لا يرى زمان الوقوع باقياً و قد زال عنه المبدأ، بل يرى اليوم باقياً و زمان الوقوع منقضياً.»^۱

توضیح :

۱. همانطور که عرف - همانند عقل - زمان را یک شیء واحد می داند، برای آن به نوعی تصرّم و عدم اجتماع بین سابق و لاحق قائل است.
۲. و لذا اگر ابتدای امروز حادثه ای واقع شود، عرف زمان وقوع حادثه را تمام شده می داند اگرچه می گوید امروز باقی است.
۳. در حالیکه در مشتق، آنچه لازم است بقاء زمان وقوع (شخص) است و بقاء تجددی مشکل را حل نمی کند.
۴. پس اگر زمان مثل زمانی ها باقی می ماند، اشکال رفع می شد ولی چون مثل زمانی ها نیست، اشکال مرتفع نمی شود.
۵. [به عبارت دیگر: اگرچه زمان متصل است ولی چون عرف سابق و لاحق آن را مجتمع نمی یابد، برای هر قطعه از آن یک نام خاص می گذارد - مثل یوم، شهر - و مادامی که آن قطعه در حال طی شدن است، آن نام باقی است، حال از آنجا که مقتل نام لحظه وقوع است، فقط نام آن لحظه مقتل است و اینکه روز باقی است به سبب آن است که قطعه ای از زمان باقی است.

[مشابه این جواب - با تفاوتی اندک - در فرمایش مرحوم اصفهانی هم مطرح است ایشان می نویسند:

«أن اتصال الهويّات المتغايرة لا يصحّ بقاء تلك الهويّة التي رفع فيها الحدّث حقيقة، و إلاّ لصحّ أن يقال «كلّ يوم مقتل الحسين عليه السلام» للوحدة المزبورة، مع أنّه لا شبهة في عدم صحة إطلاق المقتل إلاّ على العاشر من محرم و ما يماثله. نعم ربما يطلق المقتل و يراد الساعة التي وقع فيها القتل، و ربما يطلق و يراد به اليوم الواقع فيه، و ربما يراد الشهر،

۱. مناهج الوصول، ج ۱، صفحه ۱۹۹



و ربما يراد العام، و هذا كله أجنبي عن الوحدة المزبورة إذ على هذا الإطلاق لا انقضاء ما دامت الساعة أو اليوم أو الشهر أو العام باقية، و بعد مضي أحدها لا بقاء لما أطلق المقتل بالإضافة إليه كي يناع في الوضع له أو للأعم.»^۱

توضیح :

۱. عرف برای هر قطعه از زمان، نام به خصوصی می گذارد.
۲. اگر مراد از مقتل، لحظه وقوع قتل است، پس از پایان لحظه، دیگر مبدء منقضى شده است و لذا لحظه بعد مقتل نیست. و اگر مراد روز وقوع قتل است، پس از پایان روز، دیگر مبدء منقضى شده است.

ما می گوئیم :

(۱) تفاوت بیان امام و مرحوم اصفهانی در این است که امام به صراحت موضوع له مقتل را لحظه وقوع قتل می دانند و لذا می گویند در لحظات بعد دیگر مقتل - الا مجازا - صدق نمی کند. ولی مرحوم اصفهانی به احتمال فروض مختلفی را بیان می کنند که مثلا ممکن است مقتل عبارت باشد از «روزی که در آن قتل واقع می شود» (یعنی ظرف یومیه وقوع قتل) و لذا پس از آن روز، مبدء منقضى می شود. به عبارت دیگر مرحوم اصفهانی می گوید یوم همانند یک شیء واحد است که قتل را احاطه کرده است و لذا ظرف آن است مادامی که ذات یوم باقی است، ظرفیت زمانی هم باقی است و وقتی یوم تمام شد ظرفیت هم تمام شده است.

جمع بندی:

هیچ کدام از راه حل ها کامل نیست و جواب های امام و دیگر بزرگان کامل است.

